

صمیمیت ندارد.

کیانوری در جواب ۱۲ دلیل و سند و مدرک قاطع نگارنده که متکی بر نشریات خود حزب توده بود و ثابت می کرد این حزب به صفت سازمانی در قیام ۳۰ تیر نکرد و رهبری حزب توده هیچ نقشی در آن نداشت، نوشت:

نویسنده مقاله «۳ نسل حسرت به دل شدند» تک ناروای خود را به حزب توده ایران از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آغاز کرده و ادعا کرده است «نگارنده که خود تمام وقت در واقعه ۳۰ تیر شرکت مؤثر داشتم می دیدم که توده‌ای‌ها (با علامت مشخصه ...) بطور پراکنده، منفرد و در حاشیه پیاده‌روها قرار دارند» آقای برهان که ظاهراً شرم کرده‌اند که بنویسند در زمان ۳۰ تیر به عنوان کدام سازمان سیاسی در «خیابان‌های شهر تهران» شرکت مؤثر داشته‌اند از مجموع برخوردارشان در این نوشته می توان حدس زد که ایشان عضو حزب «زحمتکشان ملت ایران» دکتر بقائی بودند که در همان روزها بنا بر نوشته «جلال آل احمد» هم حزبشان دکتر سپیدی معاون خود را برای دیدار نزد قوام فرستاده بود. اکنون ببینیم که گواهان چه می گویند.^۱

و گواهان آقای کیانوری عبارتند از: الف - دکتر بقائی در دفاعیات دیماه ۱۳۴۰ گفته بود «ما سوگند خوردیم که به مقام سلطنت وفادار باشیم» ب - ایضاً دکتر بقائی است که در همان دفاعیات گفته بود توده‌ای‌ها می خواستند در مراسم چهارم شهدای ۳۰ تیر شرکت کنند و بقائی می خواست با تجهیز چوبدار و چماقدار مانع حضور آنها بشود. ج - نزدیک یک ستون از مجله را حرام کرده که فقط از کتاب سیاست و قلم نوشته دوست قدیم بنده محمدعلی سفری این جمله را نقل کند «توده‌ای‌ها هم آن روز فعال بودند» د - منکر وجود کتابی به نام «یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده» از ایرج اسکندری می شود و بنابراین نقل قولم را از این کتاب در مورد تماس حزب توده با قوام (پای حرف‌های ایرج، پرونده‌سازی حزبی، ص ۲۴۱) را دروغ دانسته، خود بنده را

«نویسنده مقاله پُر از دروغ و تهمت ... و لاطائلات ... و ادعای سراپا دروغ» خطاب کرده است تا شاید به حضور هیئت رهبری حزب توده در روز قیام ایمان بیاوریم!

محور اصلی جوابیه کیانوری بر این مبناست: اولاً چون بنده عضو حزب زحمتکشان بودم، ثانیاً چون دکتر بقایی رییس آن حزب و خلیل ملکی هم حزب و همکار بقائی بود، ثالثاً چون بقائی همان کسی است که بنا به اعتراف خودش و نوشته جلال آل احمد، معاون خود را به دیدار قوام فرستاده است، بنابراین، البته واضح و مبرهن می‌گردد که حزب توده بطور تشکیلاتی در قیام ملی ۳۰ تیر شرکت کرده و هرکس جز این بگوید دروغ‌گوست! ولی اینکه چه صحبتی بین دکتر سپهبدی «معاون دکتر بقائی» و قوام ردّ و بدل شده بود، اصلاً مورد توجه کیانوری قرار نمی‌گیرد. هیچ‌کس تا به امروز نمی‌داند که موضوع مذاکرات سپهبدی و قوام چه بوده است. سپهبدی فقط در خانه قوام دیده شده است، نه در حالت مذاکرات رودر رو. اگر سپهبدی با قوام حرف زده باشد تازه معلوم نیست صحبتشان خادمانه بوده است یا خائنانه. باری، مستندات نگارنده، افشائات بی‌پرده کادرهایی بود که در زمان افشای مطلب، زیر ضربه نبودند و تا بعد از ۲۸ مرداد صمیمانه به حزب توده وفادار ماندند.

۲۵۴- از شرم تا تکلیف در عضویت حزب

«شرم» نکردم که بنویسم به عنوان عضو کدام سازمان سیاسی در خیابان‌های تهران شرکت داشته‌ام. حتی در کنه مافی‌الضمیرم خطور نکرده که چطور ممکن است از تصدق سر و برکت نان سفره این مردم فلک‌زده بزرگ شد و به همه چیز رسید، ولی دیگ حلیم بیگانه را هم زد تا «شرم» کنم. شرم را باید کسانی داشته باشند که نان شب زحمتکشان این دیار محروم را فدای مصالح پشت جبهه بیگانگان می‌کرده‌اند تا «رفقا» ی ۲۶۰ میلیون نفری آن طرف مرزها شاید یک جرعه بیشتر بنوشند و هنوز هم بر آن باورهای پوچ هستند.

اینجانب از ابتدای دوران جوانی، مکتب دوران‌سازاندیشه‌وران برجسته ایرانی - که تعدادشان به انگلستان یک دست هم نمی‌رسید - با راه‌حل‌های ایرانی را درک کرده‌ام و

تا بدین جا کوچکترین اعوجاجی در زندگی ناچیزم پیدا نشده است. از قلب هیتلر هم به آغوش استالین پناه نجسته‌ام که بعدها با وصله و پینه در مدارج فاشیستی خود و اثبات پایبندی به عقاید انقلابی از سن ۸ یا ۹ سالگی، مجبور باشم داستان بسازم و دروغ بیافم. انحرافات خویش را تا عبور از مرز خیانت «بی‌شرمانه» تکذیب نکرده‌ام که شرم داشته باشم. متنها در آن مقاله محدود، جا و دلیلی برای خودستایی‌های اتوبیوگرافیک نبود.

ولی اینک با کمال تواضع و انکسار عرض می‌کنم به عنوان ذره بسیار کوچک وظایف انقلابی را که بر دمه داشتم، صادقانه ادا نمودم. در تمام آن چند روز منتهی به ۳۰ تیر طبق دستور تشکیلاتی حزب زحمتکشان و حسب تکالیف اخلاقی خود در خیابان اکباتان، میدان بهارستان و بعضاً خیابان شاه‌آباد شرکت فعال و مؤثر داشتم. نه از دکتر بقائی دستور می‌گرفتم و نه روحیات و خصوصیات او را درست می‌شناختم. حتی کمتر با بقائی رودر رو می‌شدم و کمتر امکان می‌یافتم که به او سلام کنم. این را بابت خجالت یا افتخار گذشته و حال عرض نمی‌کنم، واقعیتی را بیان داشتم.

صبح ۳۰ تیر از مقابل حزب زحمتکشان، نزدیک درب بسیار بزرگ وزارت فرهنگ آن روز، تلاش کردیم که به میدان بهارستان راه یابیم. پلیس با سلاح گرم مانع می‌شد. گاهی نیروهای نظامی و انتظامی ما را به عقب می‌راندند و گاهی با فشار ما، آنها عقب می‌نشستند. در یکی از این جنگ و گریزها بالاخره با حمایت چندین نفر کفن‌پوش و عزمی جزم، موفق شدیم به میدان بهارستان نفوذ کنیم. گروه کوچک ما خود را به پیاده‌روی مجلس شورای ملی رساند. روی دیوار مجلس، کنار میله‌های آهنی آن و در پیاده‌رو، متجاوز ۳۰ تا ۴۰ گلوله از بغل گوشم رد شد... چهار پنج روز از پلیس کتک خوردیم و صحنه را ترک نکردیم. و آنگاه که توده‌ای‌ها «نقش تماشاچی» را بازی می‌کردند و به جای حضور در عرصه نبرد «به پنهانگاه خریدند و کتاب دولت و انقلاب» لنین را در کلاس‌های کادر از بر می‌کردند و کیانوری و شرکادر صبح ۳۰ تیر «سرکلاس کادر کمیته ایالتی تهران» درس انقلاب می‌دادند و از انقلاب واقعی که در پشت پنجره‌های کمیته ایالتی و بیرون از حوصله رهبران حزب توده تاریخ را می‌نوشت بی‌خبر بودند، آری در این مواقع حساس، وفاداران راه مصدق و طرفداران ندای

وکلای جبهه ملی، ملیون و مذهبیون و دیگر دوستداران استقلال میهن گروه گروه با رگبار مسلسل به ستیز می پرداختند، کشته می دادند و فریاد «یا مرگ یا مصدق» آنها موجودیت استعمار به لرزه می افکند... ما به خاطر آرمان والائی که داشتیم، به واقع تا پای جان آمادگی نشان دادیم و بارها تا یک قدمی مرگ رفتیم و بدون دخالت اراده خود برگشتیم. هر بار که باران گلوله شروع می شد، با گروه چند نفری خود در جوی آب سرچشمه - نظامیه که تا نیمه آن آب کثیف و لجن جریان داشت می خوابیدیم و برمی خاستیم و باز از نو. و هر دفعه که گلوله های گاز اشک آور منفجر می شد از همان آب لجن به منظور تسکین چشم های خود و اطرافیانمان استفاده می کردیم. با شلیک نظامیان، جمعیت به هم فشرده به سوی مسجد سپهسالار سرازیر می شد و دوباره برمی گشت. در هر هجوم پلیس و فرار جمعیت، هزاران لنگه کفش در خیابان و از مجلس تا کوچه پشت مسجد برجای می ماند. در بازگشت جماعت، آن که کفش هایش را احتمالاً پیدا می کرد، به کسانی که بدون کفش مانده بودند تعارف می کرد یا واقعاً می بخشید. بسیاری هم تا به آخر با یک لنگه کفش یا بی کفش باقی ماندند. دسته ما مخصوصاً از کفش های کتانی که با بندهای محکم و گره کوز پای فرار خود را مجهز کرده بودیم استفاده می کرد. زنان و مردان میانسال یا مسن که تحرکشان کمتر بود، از سوی همه جوانان حمایت می شدند... آن روز، که از کیانوری هیچ خبری نبود، اوج اعلامی ایثار و همبستگی ملی را به چشم سر دیدیم.

بعد از ظهر از شدت شلیک تفنگ ها و مسلسل ها و غیره کاسته شد. از حدود ساعت سه بعد از ظهر تانک ها شروع به عقب گرد کردند. فهمیدیم تغییری به نفع مردم پیدا شده است. قبل از ساعت هفت، کنترل عبور و مرور چهارراه ها به دست ما افتاد. تا چند روز پس از قیام، یک نفر اونیفورم پوش در خیابان ها دیده نشد. شور و هیجان مبارزه در دوران جوانی به کلی ترس را بی معنا کرده بود. نه اهل دوز و کلک بودیم و آن را می شناختیم و نه از سیاست چیز زیادی می فهمیدیم. همین قدر حالیمان می شد که مملکت جداً در خطر است.

یکی دو روز بعد از ۳۰ تیر در سه راه ژاله به یکی از توده ای ها برخوردیم که در

سال ششم ادبی دبیرستان علمیه همکلاس بودیم و خوب یکدیگر را می شناختیم و اغلب درباره نهضت و نفت و دکتر مصدق بحث می کردیم. او هر بار پیشگویی می کرد که مصدق این دفعه دیگر «به سازش قطعی با امپریالیسم» رسیده و اسناد خیانت او ظرف همین دو سه روز آینده منتشر خواهد شد. وقتی در آن مدت از انتشار «سند خیانت مصدق» خبری نمی شد، و قبحخانه دست به تحریف گفته های خود می زد و آن را موکول به روزهای دورتر می نمود. باری، او آن روز گفت «رسم شده که به کچل ها می گویند زلف علی، به کورها می گویند عین علی و به مکذّب ها هم می گویند مصدق!» و البته خودش به تنهایی از زور خنده ریسه رفت. بعد با استهزا و ریشخند ادامه داد که «خودتان را با شاخ گاو درانداختید که چی؟! آخرش باز هم همان مکذّب، و به قول شما مصدق نخست وزیر شد!» به عبارت دیگر آنها نمی فهمیدند مبارزه ۳۰ تیر اصولاً بر سر چه بود. اسم این شخص را نمی آورم. او بعدها روزنامه نگار خوبی شد و از نویسندگان و مترجمان زبان فرانسه در روزنامه اطلاعات بود. این عضو فعال حزب توده بعدها در جنگ استعماری فرانسه در الجزایر شرکت کرده بود. چون گویا فرانسوی ها حقوق و مزایای خوبی به لژیونرها می پرداختند و لابد مستحق دریافت نشان لژیون دونور هم شناخته شده بود!

۲۵۵- تکلیف ما با دکتر بقائی

ما که سهل است، بزرگترهای ما هم هرگز نمی توانستند حدس بزنند که وقتی بنده «در خیابان های شهر تهران بطور مؤثر فعالیت» داشتم نماینده بقائی مشغول «دیدار» مخفیانه با قوام است. اگر تصادفی پسر یکی از خدمه قوام آن روز دکتر سپهبدی را در خانه قوام نمی دید، شاید هیچگاه قضیه کشف نمی شد (وقتی هم کشف شد، محتوای پیغام بقائی و صحبت احتمالی سپهبدی تا این لحظه ناگشوده مانده است) بعد که جلسه فعالین حزب تشکیل شد، همان گونه که آل احمد به درستی ثبت کرده است، فریاد «اخراج» بلند شد، دکتر بقائی عصبانی گردید، استعفا داد، به حزب نیامد و خانه نشین شد. این تحصیل حاصل بود، حزب مال ما بود، به پای آن زحمت کشیده بودیم، در

مبارزات ملی وزنه‌ای شده بودیم، آوازه ما عالمگیر شده بود، احمد طالقانی‌ها را وسیله حزب توده در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ (یکی از بزرگترین ماجراجویی‌های حزب توده) و امیر بیجارها را در قیام ۳۰ تیر توسط پلیس شاه و قوام از دست داده بودیم. ما کجا باید می‌رفتیم؟ بقائی باید می‌رفت که رفته بود کنج خانه‌اش نشسته بود. اما بعد که به قول ملکی قضیه «منطق عشقی!» پیش آمد، چون اهل این‌گونه رذالت‌ها نبودیم، نقل مکان کردیم (احمد دیبائی معروف به عشقی از چاقوکشان مهم بقائی بود) این همه که کیانوری آن موضوع روشن راکش داده، پیچیده کرده، قضیه «پس گردنی» که آل‌احمد به شکل استعاری نوشته بود برای چندمین بار آن هم با سوء نیت تکرار نموده و در سراسر کتابش بیش از ۳۴ جا ملکی را لجن‌مال کرده، فقط همین بود.

۲۵۶- ارتباط دلائل کیانوری با شرکت حزب توده در قیام

باید روی ارتباط طرح موضوع بقائی توسط کیانوری با عدم شرکت حزب توده در قیام ۳۰ تیر تکیه کرد. این دو، چه رابطه‌ای با یکدیگر دارند و چرا کیانوری ضعف شدید حزب توده در ۳۰ تیر را مقابل سیآت دکتر بقائی قرار داده است و چرا به جای هرگونه جواب منطقی برای عدم شرکت در قیام، علیه بقائی عقده‌گشایی می‌کند. جواب این مسئله به نظر می‌رسد ساده باشد: حزب توده در قیام ۳۰ تیر شرکت نکرد. و چون کیانوری هیچ جواب درستی درباره این لکه سیاه ندارد، با یک موضوع انحرافی جای پاسخ‌های خالی را پر می‌کند؛ از مخالفانش، درست یا غلط، نقاط ضعفی پیدا می‌کند و در عوض جواب به موضوع اصلی، این نقاط را بزرگ می‌نماید و شلوغش می‌کند تا شاید ضعف واقعی حزب توده و دفاع بی‌جای خود او پوشیده بماند و فراموش شود.

۱- فرض کنیم روشنفکران حزب زحمتکشان در جریان همه کارهای خلاف و ارتباطات فرضی بقائی بودند و ملکی از تمام بند و بست‌های بقائی اطلاع داشت. در این صورت آیا اینها دلیل بر شرکت حزب توده در قیام ۳۰ تیر می‌باشد؟! تمام حرف نگارنده در آن مقاله بر سر این بود که حزب توده به هیئت رهبری در قیام شرکت نکرد. کیانوری در جواب بنده می‌گوید: بقائی فلان و بهمان بود، همان روز که تو در

خیابان‌های تهران فعالیت می‌کردی معاون بقائی به دیدار قوام رفته بود، بقائی جنایت کرد، خائن بود و آدم کشت ... پس به دلیل جرم‌های متعدد بقائی، حزب توده در قیام ۳۰ تیر شرکت کرده بود!!

۲ - ما از یک مبارزه جدی و بود و نبود حزب توده در قیام صحبت می‌کنیم و کیانوری به تصفیه حساب‌های پوسیده توکل می‌جوید و بدون جواب مسئله، مسئله متقابل طرح می‌کند؛ ما از کتک خوردن و درافتادن با نیروهای مسلح شاه صحبت می‌کنیم، از بی‌رحمی پلیس شاه که مردم را زیر آتش گرفته بود حرف می‌زنیم؛ کیانوری چرا عصبانی می‌شود و بی‌فرهنگی می‌کند و از کلمات «بی‌شرمانه» و «لاطائلات» و «مزخرف» و «شرم» بنده امداد می‌طلبد؟

۳ - به رغم این همه سند و مدرک و حتی دستخط خود کیانوری در ۴۰ سال قبل، او منکر مسلم‌ترین بدیهیات می‌شود، با تاریخ لجبازی می‌کند و وجدان و اخلاق را به بازی می‌گیرد. بعد، نومیدانه به کتاب سیاست و قلم چنگ می‌اندازد. سفری روایتی ساده و صادقانه از آن ایام دارد. اگر سفری گفته است که «توده‌ای‌ها هم آن روز فعال بودند» حرف‌های مرا نفی نمی‌نماید. به قول اهل فقه، اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند. نگارنده گفته بود توده‌ای‌ها به صورت پراکنده در حاشیه پیاده‌روها دیده می‌شدند؛ اما نه به دستور ارگان‌های رسمی حزب، بلکه به صورت فردی و ابتکار شخصی. سفری کجا نوشته که توده‌ای‌ها به دستور کمیته مرکزی حزب شرکت کرده بودند؟ آیا معنای فعال بودن توده‌ای‌ها این است که رهبری حزب تصمیم به فعالیت گرفته بود؟ متها در نقاطی که مسیر سفری بود، امکان دارد که فعالیت هم کرده باشند، یا بدون دستور رهبران خود و روی عرق ملی بیشتر فعال بودند. ما هم منکر این شیق نبوده‌ایم و نیستیم.

۲۵۷- حدود مسئولیت رهبران حزب توده

بعضی رهبران حزب توده در روزهای پایانی تیرماه ۱۳۳۱ در حالت شک بین «چه بکنیم و چه نکنیم» هم نبودند. اکثریت آنان در فکر زد و بند و سازش با طرف برنده بودند و چون نمی‌دانستند برنده نهائی کیست، این دست و آن دست می‌کردند. زیرا

رهبری حزب بر آورد دقیقی از میزان و آرایش نیروها نداشت، تحلیل درستی از اوضاع نکرده، عمده‌اً به اشتیاق گروه کثیری از اعضای معترض و عاصی حزب خود جواب نداده، و حق انتقاد آنان را سرکوب کرده و در اصل، حس انتقادپذیری خود را نفی نموده بود.

در هنگامه‌ای که جمعیت با شور و هیجان فریاد «یا مرگ یا مصدق» برمی آورد و گلوله‌های سربی دریافت می‌کرد، اعلامیه کذائی حزب توده شخص مصدق را یکسره زیر گلوله‌های سنگین فحش و ناسزا بسته بود. چه تفاوتی بین عمل نظامیان و اعلامیه نفاق‌انداز حزب توده مشاهده می‌شد؟

توده‌ای‌هایی که در سطح شهر پراکنده بودند، چون دستور نداشتند، منشأ اثری نشدند. درست است که همان اعلامیه بی اثر حداقل بعداً در مراسم چهلم و سال‌های آتی به درد حزب خورد که بگویند بله ما هم بودیم (حاجی انا شریک!) و پس از ۳۰ تیر دعوی رهبری کل قیام را نمودند، ولی در نظر آوریم اگر نیروهای کارآزموده حزب توده که به تاکتیک درگیری‌های خیابانی آشنا بودند به صورت سازمانی و با برنامه شرکت می‌کردند، حداقل قبل از ۳۰ تیر که آن تعداد کشته را بر جای گذارد، احتمالاً به نتیجه مطلوب می‌رسیدیم. بنابراین رهبری حزب توده دست‌کم مسئول نیمی از آن کشتار فجیع می‌باشد.

۲۵۸- خوشه‌چینان قیام مردم

کیانوری پس از نقل بخشی از مدافعات دکتر بقائی در دیماه ۱۳۴۰، می‌نویسد: خوب، آقای برهان درباره این نوشته‌های رهبر حزبی [یعنی بقائی] که مرشدشان خلیل ملکی «مغز متفکر آن» بوده است چه می‌گویند. آیا بدون اینکه حزب توده در رویداد ۳۰ تیر شرکت فعال داشته باشد، ممکن بود از سوی «آقای دکتر مصدق، وزرا و وکلا...» این همه اصرار برای شرکت

علنی حزب در تظاهرات چهلم بشود؟^۱

این استدلال‌ها هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. زیرا اولاً - حرف‌ها و حرکات و نیتانی که دکتر بقائی در سال ۱۳۴۰ داشته و به هم بافته است چه ارتباطی به خلیل ملکی دارد تا او مغز متفکر باشد یا نباشد. اصولاً یکی کردن نظر و عمل بقائی با افکار و عقاید ملکی در اینجا بی‌معناست و راه به جایی نمی‌برد. گفتیم که ملکی در جریان اعمال محرمانه بقائی هرگز قرار نگرفته بود مگر تا حدودی، آن هم از حدود ۳۰ تیر به بعد. بقائی پس از ۳۰ تیر ملکی را در بیمارستان رضانور ملاقات کرد و خطوط اجرایی و فکری ضد مصدقی خود را به او پیشنهاد نمود و ملکی زیر بار نرفت. علت‌العلل اختلاف بین ملکی و بقائی همین نظریات حمایت‌آمیز اولی و ضدیت دومی در برابر دکتر مصدق بود. ثانیاً - کیانوری حتماً اطلاع دارد و می‌داند که مدافعات دکتر بقائی در سال ۱۳۴۰ و همچنین اکثر دفاعیات و نوشته‌ها و گفته‌های بقائی بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ محض تصفیه حساب با دکتر مصدق بوده که تریبون‌های آزاد در اختیارش قرار می‌دادند و البته تشویق و میل شاه هم بسیار مؤثر بوده است. بقائی بعد از ۳۰ تیر با استفاده از برگ برنده حمایت حزب توده از مصدق! علیه مصدق به کارشکنی پرداخت و می‌خواست امریکائی‌ها را بترساند و آنان را راضی به فروآوردن ضربه نهائی کند. این مطلب از خاطرات کیانوری که مدعی است بقائی عامل امریکائی‌ها بوده نیز مستفاد می‌گردد، ولی ما بر این باور نیستیم. بقائی بدون اینکه نوکر امریکائی‌ها هم باشد می‌توانست آنها را از خطر کمونیسم و حشت زده کند. بنابراین موضوعی که کیانوری در خاطراتش و این مقاله، گفته‌های بقائی را راجع به همکاری حزب توده با مصدق مدرک متقن قرار داده، سراسر اشتباه و غرض‌آلود می‌باشد.

ثالثاً - بقائی برای خراب کردن چهره مصدق، از این جعلیات زیاد استفاده کرده است. از جمله ادعای فعال بودن کمونیست‌ها در غروب ۳۰ تیر را که بقائی «ترمزی» بر پیشروی آنها به نفع دربار زده تا بتواند بگوید «ما سوگند خورده‌ایم که به مقام سلطنت

وفادار باشیم»^۱ و بدین ترتیب منت سنگینی بر دوش شاه بگذارد و مقام نخست‌وزیری را که مدت‌ها در طلبش بود فراچنگ آورد. همچنین مقالات بقائی مبنی بر به دست گرفتن اهرم‌های قدرت وسیله حزب توده در دولت مصدق، یا ادعای مساعدت حزب توده با مصدق در جریان حوادث ۹ اسفند و ۲۸ مرداد که برای لجن‌مال کردن مصدق این دروغ‌ها را به هم بافته و متأسفانه کیانوری به عنوان اسنادی بی‌خدشه به آنها استناد کرده است.

رابعاً - مخلص کلام اینکه، توده‌ای‌ها به هیئت تشکیلاتی در ۳۰ تیر شرکت نداشتند، ولی بعد که رهبران حزب دیدند قافیه را باخته‌اند و به ارزیابی‌های غلط خود پی بردند و مصدق زمام قدرت را در دست گرفته است، به قصد خوشه‌چینی از انقلاب مردم اعلام کردند رهبری حزب توده بصورت سازمانی خواستار شرکت در مراسم چهارم شهدای ۳۰ تیر است. اینجا یک علامت سؤال بزرگ نقش می‌بندد: اگر با وجود کشتار ۳۰ تیر مصدق به قدرت نمی‌رسید و قوام‌السلطنه زمامدار می‌شد و با این حال مردم قصد شرکت جدی و وسیع در مراسم چهارم را می‌داشتند، آیا حزب توده هم شرکت خود را در این مراسم اعلام می‌نمود، و اگر آنها شرکت می‌کردند حزب توده هم واقعاً و عملاً شرکت می‌کرد؟ به نظر نگارنده پاسخ منفی است و حزب توده با آزمائشی که به دست داده بود، اگر قوام سرکار می‌آمد، بدون شک طرف قوام‌السلطنه را می‌گرفت؛ بگذریم.

خامساً - بقائی نیز برای کوبیدن دولت مصدق، با لجبازی و عناد کامل حوادثی در

این مراسم می‌آفرید که به مصلحت دولت ملی نبود. وقتی مسئله خونریزی و عدم امنیت مطرح شد، بدیهی است که مصدق و وزرا و وکلا و بقیه به تکاپو افتادند که مبدا بقائی با چوب‌دار و چاقوکش به استقبال توده‌ای‌ها برود. عبارت «اصرار» مصدق و وزرا بر شرکت حزب توده در چهارم که کیانوری به استناد ادعای بقائی به کار گرفته است، از آن عباراتی است که گویا به کیانوری ارزش زیادی می‌دهد. دولت مصدق هیچ «اصرار»ی برای شرکت حزب توده در آن مراسم نداشت، این تعبیری است که بقائی برای ضایع کردن اجر مصدق از آن به عمل آورده است. بلکه «اصرار» دولت و مجلس برای این بود که

اگر حزب توده شرکت کرد، بقائی آن را به افتضاح نکشاند و منجر به بهره‌برداری دشمنان و نتیجتاً تضعیف دولت نگردد.

بنابراین، تمایل شدید حزب توده به شرکت در مراسم چهلم (بهره‌برداری از خون کشته‌شدگان) و نیز تهدیدهای بقائی مبنی بر جلوگیری از ورود آن حزب، به هیچ وجه دلیل شرکت تشیکلاتی حزب توده در روز قیام ۳۰ تیر نیست، بلکه از نظر کیانوری برای تثبیت ادعای شرکت در قیام و حتی رهبری آن است.

۲۵۹- تردید در خاطرات اسکندری

کیانوری در مقاله «از خاطراتم دفاع می‌کنم» می‌گوید «نویسنده مقاله پر از دروغ و تهمت برای محکم کردن ادعای خود درباره شرکت نداشتن حزب توده در قیام سی‌ام تیر لاطائلات زیر را بدون ذکر تاریخ به عنوان «گفته شد» نقل می‌کند» سپس عین نقل مرا از قول ایرج اسکندری که در آدینه شماره ۸۱-۸۰، صفحه ۳۲، ستون اول مندرج است باشش دلیل نامربوط گویا رد کرده و بعد می‌نویسد «این ادعا سراپا دروغ است ... معلوم نیست کدام بخش از این ادعا از یادداشت‌های اسکندری گرفته شده است»^۱

اگر کیانوری دلائل و اسناد دیگرم را که به آنها جواب نداده دست کم همین قدر مورد توجه قرار می‌داد، مسلماً برگ‌های بازنده بیشتری علیه خودش کشف می‌شد. ولی بی‌اطلاعی کیانوری از مندرجات خاطرات اسکندری که «رفیق» ۴۰ ساله او بود، چه ربطی به بنده دارد و کجای نوشته تحقیقی و مستند مرا ضعیف می‌کند؟ برای اینکه کیانوری و طرفدارانش از حواس پرتی بیرون بیایند، نام و نشان این کتاب و موضوعی را که از آن استخراج کرده‌ام، ثبت می‌کنم:

عنوان روی جلد: یادمانده‌ها و یادداشت‌های پراکنده ایرج اسکندری؛

انتشاراتی: مرد امروز، بهرام چوبینه؛

چاپ نخست: ۱۷ دیماه ۱۳۶۵؛ چاپ خارج از کشور.

آنچه نگارنده نقل کرده‌ام از قسمت «پای حرف ایرج (با باقر مؤمنی)» تحت عنوان «پرونده‌سازی حزبی» در صفحه ۲۴۱، پاراگراف اول می‌باشد. موضوع «پرونده‌سازی حزبی» را قبلاً در مبحث ۲۴۰ نقل کرده‌ام. البته در مقاله «۳ نسل حسرت به دل شدند» جریان پرونده‌سازی حزبی را با نشانی کامل منبع، نقل به مفهوم کرده بودم. ولی کیانوری نخواستہ بود نکته را دریابد. بنابراین آن را «سراپا دروغ... و لاطائلات» وانمود کرده است.

۲۶۰ - عطش سیری ناپذیر انتقامجویی

طبق معمول، کیانوری هیچ فرصتی را برای کوبیدن خلیل ملکی از دست نمی‌دهد و از شوق فرود آوردن ضربه و به منظور محکم‌کاری در پایه اظهارات نادرست خود، تسلیم تکرارگویی می‌گردد. کیانوری تنها در ردیته «از خاطراتم دفاع می‌کنم» که خورند صفحات محدود یکت مجله تهیه کرده بود، چهار دفعه همان مفهوم تکراری خاطراتش را علیه ملکی مکرر نموده است، و این بار با بزک جدیدی در چهره پردازی عبارات خود می‌گوید:

نویسنده مقاله [یعنی برهان] در پایان، پرسش‌های خلیل ملکی را از حزب [توده] مطرح می‌کند. ولی یک کلمه از موضعگیری این «مرشد» در جریان ۳۰ تیر که طبق نوشته دوست و هم‌زمشان «جلال آل‌احمد» رهبر حزبشان با «قوام‌السلطنه» تماس گرفت و در غروب ۳۰ تیر با سایر اعضای حزب سوگند وفاداری به شاه کودتاچی ادا کرد صحبتی نمی‌کند و تنها مدعی است که حزب توده ایران به پرسش‌های ملکی پاسخ نداد. نویسنده به این پرسش که در خاطرات در کنار پاسخ به همه پرسش‌های خلیل ملکی درج شده [کدام صفحه؟!] پاسخ نداد است که چرا انشعاب‌یون به رغم اینکه در «محاكمه» ای - که جلال آل‌احمد شرحش را داده است - معلوم شد که در جریان سی تیر دکتر سپهبدی معاون حزب به دستور مظفر بقائی با قوام سر و سری دارد و چندین ماه دیگر یعنی تا آذر ماه ۱۳۳۱ در حزب

زحمتکشان باقی ماندند تا اینکه بقائی با کمک ... چماقدارانشر با کتک و

پس‌گردنی آنان را از محل حزب بیرون انداخت؟^۱

ما به این‌گونه بیانات کیانوری در خلال دو فصل اخیر، به اندازه‌ای که در وسع و توان خود داشته‌ایم پاسخ‌های درخورد داده‌ایم و تکرار نمی‌کنیم. اما در آرایش جملات اخیر کیانوری، چند دروغ دیگر به مجموعه دروغ‌های پیشین خود افزوده که نمی‌توان بی تفاوت از کنار آنها گذشت:

۱ - می‌نویسد رهبر حزبمان! «در غروب ۳۰ تیر با سایر اعضای حزب سوگند وفاداری به شاه کودتاچی ادا کرد!» عبارت «با سایر اعضای حزب» خیلی جدید است. در هیچ‌یک از آثار کیانوری حتی خاطرات او این عبارت مطلقاً وجود ندارد. کیانوری حتماً می‌داند منبع این کشف بدیع او در کجا پنهان بوده که تا قبل از مقاله «از خاطراتم دفاع می‌کنم» به آن دسترسی نداشته است. او برای دروغ‌های خود هیچ حد و حدودی نمی‌شناسد. شاید اگر می‌گفت بقائی «با سایر رهبران حزب» سوگند وفاداری خورده، تا حدودی بهتر جلوه می‌کرد و احتمالاً به دل معدودی ساده‌اندیش می‌نشست! او مدعی است بقائی «با سایر اعضا» یعنی اعضای حزب از صدر تا ذیل - از جمله بنده - قسم خوردیم. ولی کیانوری مشخص نکرده که برای سوگند خوردن، شاه آمد پیش ما یا ما رفتیم پیش شاه؟ در صورت دوم نمی‌گوید که به کاخ مرمر رفتیم یا صاحبقرانیه یا سعدآباد؟ همچنین معین نکرده که ما آن سوگند را کتباً خوردیم یا شفاهی و حضوری؟ اگر شفاهاً بوده، کجا و کی می‌باشد؟ زیرا در غروب ۳۰ تیر ما (غیر از تعدادی که برای تبریک به جلو منزل مصدق رفته بودند) مشغول کنترل عبور و مرور و انتظامات خیابان‌های تهران بودیم و وقت نداشتیم «شرفیاب» بشویم! اگر کتباً سوگند ادا کردیم، در کدام روزنامه و کتاب و بروشور یا هر نشریه‌ای ثبت شده است؟ چون شوخی که نیست، موضوع قسم خوردن رهبر یک حزب «با سایر اعضای» آن نزد شاه یک مملکت است و باید در یک جایی چاپ و منتشر بشود. از اینها گذشته، بسیار خوشحال می‌شویم که

۱- همان مجله، تأکید بر اسامی از کیانوری است.

بدانیم با چه شکل و شمابلی و یا چه لباسی پیش شاه سوگند خوردیم. زیرا در آن گرمای ۳۸ تا ۴۰ درجهٔ روز ۳۰ تیر که ما با یک لا پیراهن بیرون می آمدیم، اگر نسجه از گرده مان می کشیدند، حاضر نبودیم کت و شلوار تشریفاتی ویژه دیدار شاه را پوشیم. مضافاً به اینکه اصلاً چنین لباسی نداشتیم و اکثراً نمی شناختیم.

پیش بینی می کنم اگر چشم کیانوری به این نوشته بیفتد احتمالاً بلافاصله حرفش را عوض کند و بگوید که منظورش از «با سایر اعضا» همان با سایر رهبران بوده است!

۲ - می گوید «شاه کودتاچی» بود، که قبول داریم، ولی تا آن زمان هنوز شاه به یک «کودتاچی» معروف نشده بود. بلکه افتخار این لقب را از یک سال و ۲۵ روز بعد، یعنی از بامداد ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ پیدا کرد.

۳ - کیانوری در اینجا به نادرستی مدعی می شود که در خاطراتش گویا به همه پرسش های ملکی جواب داده است (آیا مصدق نوکر امریکا است؟ و سه سؤال دیگر در همین زمینه) ولی فرص می کنیم که جواب داده باشد، در این صورت، او که به وسواس تکرار گرفتار است، چرا مجدداً توضیح نمی دهد که جواب «پرسش های ملکی» چه بوده است تا خوانندگان جدید خود را از گمراهی نجات دهد؟ و اگر توضیحات او مفصل و وقت گیر است چرا در مقالهٔ آدینه خوانندگانش را به صفحهٔ مربوطه در خاطراتش ارجاع نمی دهد؟ ما این خاطرات را برای چندمین بار زیر و رو کردیم و از پاسخ های ادعائی کیانوری در این مورد هیچ نشانه ای - حتی اشاره ای غیر مستقیم - به دست نیاوردیم.

۴ - بسمت دکتر عیسی سپهبدی در حزب زحمتکشان معاونت نبود، چنین شغلی در این حزب وجود نداشت و دکتر بقائی نیز هرگز هیچ «معاون» دیگری هم نداشت.

۵ - کیانوری هیچ گاه نمی خواهد لذت خود را از کتک خوردن فرضی ملکی و یارانش فراموش کند و در اینجا نیز شادمانی خود را مجدداً نشان کرده است.

۶ - از همه مهمتر اینکه کیانوری سر و ته کلاف را گم کرده است و می گوید: معلوم می شود که بقائی با قوام سر و سری دارد ولی با این همه، ملکی و دوستانش تا آذر ماه ۱۳۳۱ در حزب زحمتکشان ماندند! از اینکه مسئله بقائی و سپهبدی و دیدار با قوام را در همین چند جمله دوبار دیگر تکرار کرده است درمی گذریم. اما جالب است بدانیم که

کیانوری چطور تاریخ جدایی ملکی از بقائی را «تا آذر ماه ۱۳۳۱» کش داده است. ویراستار خاطرات کیانوری این تاریخ را به درستی در حاشیه صفحه ۲۳۴ خاطرات او نقل کرده که ۲۲ مهر ۱۳۳۱ بوده است. ولی کیانوری حرف مستند او را هم قبول ندارد. او بی‌غرضانه این «اشتباه!» را مرتکب نشده، بلکه خواسته است با دوام همکاری ملکی و بقائی تا آذرماه، دو ماه دیگر بر گناهان خیالی ملکی بیفزاید.

فصل سوم

روایت حزب توده با مصدق از روزهای

تیرماه ۱۳۳۱ به بند

ورود

درباره کودتای ۲۸ مرداد و نقش ضد مبارزاتی حزب توده و همکاری پنهانی آن حزب با عوامل کودتا، تاکنون بحث‌های مفصلی شده و مقالات و کتاب‌های متعددی در سطح ایران و جهان منتشر گردیده است. بنابراین ما، نه می‌خواهیم و نه اصولاً نیازی هست که یک بار دیگر به ذکر مصیبت بنشینیم. بلکه منظور ما صرفاً بازکردن سخنان نادرست کیانوری است تا مبادا به صورتی که او کژاندیشانه به خورد تاریخ داده است، احتمالاً مورد باور عده‌ای قرار گیرد. می‌خواهیم همچون گذشته در این دفتر نشان بدهیم که علی‌رغم افسانه‌سرایی‌های کیانوری، هیچ‌گاه حزب توده به صفت سازمانی به مصدق نزدیک هم نشده است. خیالپردازی‌های رومانتیک کیانوری در این باره، یکی به این جهت است که احتمالاً اعضای ساده سابق حزبی را به کلی ناامید نسازد و آنان را همچنان فریب دهد. دیگر اینکه در پایان عمر مدارک آبرومندانه برای ورثه خود باقی بگذارد. زیرا موضوعیت مصدق از مقوله وجدانیات عمومی و ابدی شده است. مصدق

همین که از صندلی صدارت به زیر کشیده شد، بر کرسی بس عریض تر جامعه‌شناسی تاریخی و فرهنگ ملی ایرانیان نشست. اگر کیانوری با مصدق علناً به ستیز برخیزد، عرض خود می‌برد. به این جهت در خاطرات خود، تلاش گسترده ولی ناموفقی نموده تا مخالفت‌هایش را با مصدق از موضع قدرت استدلال خود و ضعف مصدق در کلیه مقاطع تاریخی ارائه دهد. با وجود این لابه‌لای آن طوری زهر خود را نسبت به مصدق و اصولاً ملیت ایرانی ریخته است که فرصتی و دقتی می‌خواهد تا همه آنها یک جا استنساخ شود؛ و البته بر خواننده بالغ و ناوابسته، هیچ‌یک از زهرخندهای کیانوری پوشیده نمانده است. گفتیم که کیانوری بعد از دوره فاشیسم به یک کمونیست ماکیاولی تبدیل شد و هنوز هم سخت بدان پایبند و وفادار است.

در فصل نخست این بخش دیدیم که ادعای کیانوری مبنی بر همکاری با مصدق از مقطع ۳۰ تیر بر هیچ پایه‌ای استوار نبود و صرفاً بازی با تاریخ و لجبازی با بدیهیات است. اینک ببینیم در محدوده کودتای ۲۸ مرداد روابط حزب توده و خود کیانوری با مصدق بر محور همکاری بود، یا بر همان مدار سابق، با بغض و عناد شدید می‌چرخیده است.

۲۶۱- در روز کودتا

این چگونه همراهی و همکاری با مصدق بعد از ۳۰ تیر و تصحیح مشی مبارزاتی از فحش به لطف است که در صبح روز کودتای ۲۸ مرداد حزب توده همچنان که تا به حال ادامه می‌داد، راضی به برداشتن برچسب «عامل امپریالیسم» از مصدق نیست؟

وقتی روزنامه‌های حزب توده در صبح ۲۸ مرداد منتشر می‌شوند، مصدق همچنان عامل مزدور امپریالیسم است. در هیئت اجرائیه که صبح آن روز تشکیل شده بود، بحث و تحلیل عجیبی جریان دارد:

کمیته مرکزی به گفته یکی از مشاوران نزدیک آن به بحث درباره سخنان مصدق می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسید که این دامی است برای سرکوب و از بین بردن حزب توده. مصدق سازش کرده و با موافقت اوست که این

کودتا صورت می‌گیرد. بنابراین اگر حزب الآن اقدامی بکند، خودکشی است... کمیته مرکزی تصمیم می‌گیرد (در قطعنامه‌های پلنوم چهارم وسیع تصریح هم می‌شود که این تصمیم به اتفاق آرا گرفته شده) که به افراد و مسئولان حزبی... اطلاع بدهد که دیگر در انتظار کسب دستور نباشند... چرا که همه جریان خیمه‌شب‌بازی است و با موافقت مصدق سازشکار، برای به مسلخ کشاندن حزب توده به راه افتاده است.^۱

رهبری حزب توده با چنین تحلیل‌های متحجری که از حوزه عمل و اندیشه دکتر مصدق داشت چگونه می‌توانست به او ناسزا نگوید و از او حمایت کند. دلیل واضح مخالفت حزب توده با مصدق، اطمینانی بود که افسران توده‌ای از زمینه این ضدیت‌ها داشتند و با توجه به ادامه مخالفت حزب با دکتر مصدق بود که در روزهای کودتا، علی‌رغم وظیفه خود، هیچ حرکتی که مخالف خط مشی حزب توده باشد بروز ندادند. در میان افسران سازمان نظامی حزب توده «بعضی از آنها با اینکه با کودتاگران مخالف بوده‌اند ولی چون حزب را مخالف حکومت مصدق می‌دانسته‌اند و دستور خلافی هم به آنها نرسیده بود، عملاً به موفقیت کودتا کمک کردند و یا دست کم با آن مخالفت نکردند»^۲

نمونه دیگر، فرمانده محافظان ایستگاه رادیو تهران در روز ۲۸ مرداد است: فراکسیون کیانوری فعال‌تر و قوی‌تر، بنابراین مؤثرتر بود. مخالفت با دکتر مصدق در این زمان بقدری شدید بود که یک رفیق افسر که فرمانده گارد را دیده بود به افسر دیگری که بعد در مهاجرت در مسکو برای ما تعریف کرد گفته بود که روز کودتای ۲۸ مرداد وقتی که زاهدی با چند نفر به رادیو برای تصرف آن آمده بودند تصمیم گرفتم همه را به مسلسل ببندم، ولی بعد فکر

۱- علی همدانی، مقدمه کتاب دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی، بکوشش جلیل بزرگمهر، ص ۶۳. نویسنده این مقدمه در دو جا نوشته کمیته مرکزی که اشتباه است و درست آن «هیئت اجراییه» می‌باشد.

۲- خاطرات سیاسی دکتر انور خامه‌ای، چاپ جدید، ص ۱۰۲۰.

کردم که چون حزب با دکتر مصدق مخالف است، لابد با کودتا موافق است، بخصوص که به من دستوری نداده‌اند.^۱

اساساً گارد محافظ در رادیو چه می‌کرد و چه وظیفه‌ای داشت؟ فقط موظف به پاسداری از آنجا بود و می‌بایست هر مهاجمی که قصد تجاوز به حریم رادیو را داشت دفع کند؛ و این تنها کاری بود که آن افسر انجام نداد. بنابراین افسر فرمانده محافظان رادیو در روز کودتا، قانوناً مسئول عواقب پیشامدهاست و باید محاکمه می‌شد. او تنها به لحاظ اعتقادات سیاسی خود، وابستگی به حزب توده و این یقین که حزب با مصدق مخالف است، به مسئولیت‌های قانونی (و اخلاقی؟) خود عمل نکرد. اگر کودتا پیروز نمی‌شد، آن افسر فرمانده باید محاکمه و مجازات می‌گردید.

۲۶۲- پس از سقوط و حین محاکمات مصدق

وقتی مصدق را در دادگاه سلطنتی سلطنت آباد، میر غضبی به نام حسین آزموده و مشاوران پشت پرده، زیر کوهی از زجر و زحمت به چارمیخ می‌کشیدند، حزب توده باز هم او را «سازشکار و عامل بیگانه» می‌خواند که «به جبهه صلح و دموکراسی کم بها داد»^۲

در فاصله بین دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر مصدق، یعنی ۳۰ بهمن ۱۳۳۲ کمیته مرکزی حزب توده، جزوه درباره ۲۸ مرداد را منتشر کرد. این نشریه که ظاهراً برای اعتراف به «بعضی از اشتباهات قابل جبران گذشته» پخش شد، در واقع به خاطر جلوگیری از موج گسترده اعتراضاتی بود که اعضا و کادرها از فردای ۲۸ مرداد نسبت به عملکردهای رهبری حزب توده درباره کودتا و شخص دکتر مصدق داشتند. با وجود این در اغلب صفحات این رساله ناسزاهائی بود که نثار مصدق شد و همان حرف‌های گذشته تکرار گردید:

۱- من متهم می‌کنم...، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲- کمیته مرکزی حزب توده ایران، درباره ۲۸ مرداد، ۳۰ بهمن ۱۳۳۲، صص ۳۱ و ۷۹ و چند صفحه دیگر.

«نهضت انقلابی [یعنی حزب توده] با استفاده از موقعیت جهانی [یعنی شوروی] انگلیس‌ها را از ایران اخراج کرد» ص ۱۳ - و روز ۳۰ تیر «که طبقه کارگر انقلابی در پیشاپیش نهضت قرار گرفت ... کار، با سازش سران جبهه ملی و دربار خاتمه یافت» ص ۱۴ - به یاد داشته باشیم که ۲۵ سال بعد، از توافق خود با جبهه ملی در عصر ۲۸ تیر چه افسانه‌ای ساختند. ولی در این جزوه چون فقط یک سال و نیم از ۳۰ تیر گذشته بود نمی‌توانستند چنین دروغ‌هایی سرهم کنند. از این گذشته، در آن زمان نمی‌خواستند از همکاری احتمالی خود با جبهه ملی سخنی بگویند. اما اینک بنا را ظاهراً بر همکاری نزدیک با مخالفان موجه خود گذاشته‌اند! و مردم «بدتر از همه به جای اعتماد به پیشقراول مبارزات ضداستعماری، حزب توده ایران، به رهبری امتحان‌نداده جبهه ملی اعتماد کردند و به جای اعتماد به اتحاد شوروی ... تحت تأثیر رهبران بورژوازی سازشکار بودند» ص ۱۶ - اعتراف به اینکه چون مردم به حزب توده اعتنا نکردند و به جبهه ملی به درستی اعتماد داشتند، سندسازی‌ها شروع شد و علیه مصدق و جبهه ملی به کار رفت. و «دستگاه ارتجاع که از کارگران وحشت داشت، شب قبل از کودتا بعضی کارخانه‌ها را تعطیل کرد» ص ۷۳ - در شب‌های قبل از کودتا هیچ کارخانه‌ای تعطیل نشد. بلکه این حزب توده بود که در وقایع مهم ملی، بخصوص ۳۰ تیر، به کارگران دستور می‌داد در کارخانه‌ها بمانند و بیرون نیابند تا احتمالاً ضدانقلاب زودتر به نتیجه برسد.

چون صمیمیت و صداقت کمیته مرکزی در این نشریه آنقدر ضعیف بود که تنها می‌گفت «مشی ما در گذشته نیز اشتباهاتی داشت» ص ۷۴ - و می‌دانستند که به هیچ وجه تکسافوی انتظارات کادرها را نمی‌کند، اجباراً به عنوان «ضربه گیر» حرف‌های اعتراض آمیز بعضی از آنها را منعکس کردند: «... غالباً اولتیماتوم‌هایی می‌دهند که اگر کمیته مرکزی به خیانت خود در این مورد اعتراف ننماید ... با حزب تماس نخواهند گرفت» ص ۷۵ - و از آنجا که این روش نیز بی‌فایده بود، عده‌ای به صورت فردی و گروهی از حزب جدا شدند. ولی به زودی موج جدیدی از فشارهای اعتراضی توده حزبی، کمیته مرکزی را در تنگنا قرار داد، بطوری که نشریات خود کمیته مرکزی مشحون از این اعتراضات گردید. ناچار یک‌بار دیگر در شهریور ۱۳۳۴ هیئت اجرائیه

کمیته مرکزی کتابچه‌ای به نام حزب ما و جنبش انقلابی سال‌های اخیر (به قلم دکتر کیانوری) منتشر کرد. این کتابچه حاوی انتقاداتی از خود بود که با وجود تند بودن، فقط جزئی از واقعیات را نشان می‌داد. هیئت اجراییه در این نشریه اعترافات بیشتری کرد و «خطاهای» زیادی را برگردن گرفت. اما باز هم کافی نبود. اعضا و کادرها می‌خواستند بدانند علت مشی غلط و «خیانت» حزب توده چه بوده است؟ چرا در برابر شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور و شخص دکتر مصدق، حزب توده روش‌های ویرانگری در پیش گرفت و حداقل اینک واقعیات‌ها را اعتراف نمی‌کند؟

از سال ۱۳۳۴ که بدنه رهبری حزب به خارج از کشور انتقال یافت، زیر این‌گونه فشارهای دائم‌التزاید، حزب توده مجبور شد در پلنوم وسیع کمیته مرکزی که در سال ۱۳۳۶ در مسکو تشکیل گردید، بنا به مصالحی برای اولین و آخرین بار قبول کند در مراحل گوناگون نهضت «اشتباهات بزرگی» مرتکب شده است. ولی دادگاه افکار عمومی ملت ایران سال‌هاست که مانند بعضی از کادرهای خود حزب توده، از این «اشتباهات» به عنوان «خیانت‌ها» یاد می‌کند.

حزب توده یک لحظه با وجدانی مسئولانه نمی‌نگرد که آخر دکتر مصدق با چه کسی سازش کرد؟ انگلستان و دربار و ارتجاع ایران که خصم جانش بودند، امریکا را هم که خود حزب توده اعتراف دارد «امریکا پشتیبانی خود را از مصدق قطع کرد» (درباره ۲۸ مرداد، ص ۵۷) اگر هم مصدق با شوروی می‌ساخت که روی چشم حزب توده قرار می‌گرفت و جای این‌گونه فحش و فضحیت‌ها باقی نمی‌ماند. حقیقت این است که دکتر مصدق فقط با مردم ساخت؛ کاری که از هیچ‌یک از رهبران حزب توده بر نیامد. اضافه کنیم که اتفاقاً سرتیپ آزموده هم مجملی از مساعی حزب توده در سقوط مصدق را می‌دانست و انگار به نمایندگی از طرف عدالت شاهانه، انتقام گول خوردن‌های حزب توده را می‌گیرد: «این مرد [مصدق] هم حزب منحلۀ توده را فریب داد، هم جوانان این کشور را»^۱

۲۶۳- پنجاه و هفت سوال از کمیته مرکزی

کادرهای ناراضی حزب توده پس از انتشار بعضی جزوه‌های رقیب انتقاد از خود وسیله کمیته مرکزی به کلی سرخورده شدند و شروع به بازگشایی عقده‌هایی کردند که طی سال‌های گذشته در دلشان انباشته شده بود. یکی از آنان در تاریخ ۶ مهر ۱۳۳۳ ضمن «نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران» به زبان آمد که:

... در خارج از حزب هم برخورد با مخالفین بر مبنای مبارزه ایدئولوژیک نیست. هرکس حاضر به همکاری با حزب شد «مترقی» است، خواه قوام السلطنه باشد یا سرلشکر فیروز و فرمانفرمایان. هرکس با حزب همکاری نکرد «ارتجاعی» و «عامل امپریالیسم» است، خواه دکتر مصدق باشد یا فلان کارگر ساده [ص ۷].

سپس طی ۵۷ پرسش، کمیته مرکزی حزب را سوال پیچ می‌کند. ما این فرد را تاکنون نتوانسته‌ایم شناسائی کنیم. ولی انصافاً سوالات برحقی کرده بود. به چند سوال بی جواب آن توجه کنیم:

«۴۰- چرا حزب با ملی شدن نفت علناً و بی‌پروا مخالفت کرده، شعار آن را «فرمول امپریالیستی» و طرح‌کنندگان آن را «مشتی رجاله و اوباش» نامید. ۴۱- چرا وقتی جبهه ملی با امپریالیسم خونخوار انگلستان دست به گریبان بود «خطرناک‌ترین دشمن داخلی ملت ایران» معرفی شد و «لبه تیز حمله» متوجه آن گردید. ۴۲- چرا در روزهای آخر تیرماه ۱۳۳۱ تا شب دوشنبه ۳۰ (از ۲۶ تا ۲۹) تیر دستور شرکت در تظاهرات داده نشد و روز ۳۰ تیر هم کارگران حزبی به دستور حزب در کارخانه‌ها ماندند و در قیام شرکت نکردند. ۴۳- چرا شعار اساسی آن روز (نگهداری دولت دکتر مصدق به منظور حفظ پیروزی‌های گذشته) که قیام به خاطر آن بود نادیده گرفته شد و شعار دیگری (برچیده باد سلطنت که شرایط اجرای آن به هیچ وجه آماده نبود) به میان کشیده شد. ۴۴- رهبران حزب به آنچه که درباره کودتا و اینکه کودتا را به جنگ ضد کودتا تبدیل خواهند کرد می‌گفتند، عقیده داشتند یا نه ... اگر عقیده نداشتند چرا درباره کودتا این همه سر و صدا راه می‌انداختند و صفحات جرائد را با درشت‌ترین

حروف از رجزخوانی های تو خالی پُر می کردند [۹].

مردم همچنان در انتظار پاسخ به این سئوالات و سئوالات بی شمار دیگر از طرف رهبری سابق حزب توده به ویژه کیانوری هستند که در آن روزها «مؤثرترین» جناح رهبری حزب توده را در اختیار داشت و این روزها هم از همان مواضع سابق خود دفاع می کند.

۲۶۴- استناد به اظهارات خصمانه بقائی

کیانوری مدعی است که «در شهریور ۱۳۳۱ نظرات من غالب شد. در این مرحله پشتیبانی ما از دکتر مصدق به اندازه ای جدی و مؤثر بود که ۵۰ روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد صدای مظفر بقائی را در آورد» سپس قسمت هایی از روزنامه شاهد ۷ تیر ۱۳۳۲ را به عنوان سند محکمی در تأیید ادعای خود به شرح زیر نقل می کند:

باند ائتلافی توده نفتی با شدت بی سابقه ای و حتی تعجب آوری از حکومت مصدق دفاع و نگهبانی می کند. آیا تاکنون از آن هنگام که این حزب خائن وارد فعالیت سیاسی شد تاکنون کسی به یاد دارد که بدین گونه از دولتی پشتیبانی و حمایت کرده باشد؟ باید دید که آقای دکتر مصدق چه منافع بزرگی را برای این باند جاسوس و بیگانه پرست تضمین نموده است که این گونه پروانه وار دور شمع دولت دکتر مصدق می گردند و خود را در آتش عشق این پیشوای سابق می سوزانند.^۱

کیانوری واقعاً رودست خورده یا دارد رودست می زند؟ این گونه تعبیر و تفاسیر که معلوم نیست از فرط ساده انگاری باشد، بیشتر مربوط به فقدان حسن نیت است. او می گوید از شهریور ۱۳۳۱ نظریاتش مبنی بر مساعدت و همکاری با مصدق بر سایر اعضای هیئت اجرائیه غالب شد. یعنی کیانوری از شهریور ماه، دیگر عاشق سینه چاک مصدق شد و رهبران حزب در کنار کیانوری تا روز کودتای ۲۸ مرداد (پس از آن و حتی هم اکنون) دست از پشتیبانی خود از مصدق برنداشتند! ما اینک روزنامه های حزب

توده را از تیر تا شهریور ۱۳۳۱ که مورد تأکید کیانوری است، تا ۵۰ روز قبل از کودتا که مستند به نوشته دکتر بقائی می‌کند و پس از آن در ماه‌های آخر سال ۱۳۳۱ و بعد از آن نیز ورق می‌زنیم تا معلوم گردد حزب توده هیچ‌گاه پشتیبان واقعی دکتر مصدق نبوده و این ادعا بزرگترین دروغ تاریخی حزب توده می‌باشد:

اول - روزنامه نوید آینده (بجای بسوی آینده) در پنجشنبه ۲۶ تیر ۱۳۳۱ ضمن ناسزا و اهانت نسبت به دکتر مصدق می‌نویسد:

از نیمه اردیبهشت ۱۳۳۰ تا امروز ۱۴ ماه تمام مملکت در اختیار آقای مصدق السلطنه و هوادارانش بود و به نام مصالح ملی هر خونی خواسته‌اند ریخته و هر صدمه‌ای توانسته‌اند زده‌اند... مصدق [که] بدون اختیار مملکت را به دست شمس قنات آبادی و عشقی و شمشیری سپرده و خزانه عمومی و اوقاف را به پای جاسوسان امریکائی و کاسه‌لیسان اطراف خود ریخته، معلوم نیست اگر اختیار پیدا کند چه خواهد کرد... خواستن اختیارات شش‌ماهه هم عملی است مخالف قانون اساسی و روح مشروطیت و هم سابقه خطرناکی که در گذشته بوده و اعمال ضد ملی که از این حکومت چهارده ماهه سرزده است خطر آن بر مردم آشکار خواهد شد.

خوب توجه کنیم که مخالفت حزب توده با لایحه اختیارات شش‌ماهه دکتر مصدق، درست همزمان و همزمان با مخالفت مدیران جراید متحصن صورت گرفت که شامل عده‌ای از ارتجاعی‌ترین عناصر وابسته مانند هاشمی حائری مدیر طلوع، عمیدی نوری مدیر داد، میر اشرافی مدیر آتش، عباس شاهنده مدیر فرمان، سیدمحمدباقر حجازی مدیر وظیفه و ۴۷ نفر دیگر از همین دست می‌شد. اینها هم که در اعتراض به طرز حکومت مصدق در مجلس متحصن شده بودند، عین حزب توده نسبت به اختیارات مصدق اعتراض داشتند. یکبار دیگر شاهد همکاری صمیمانه بین توده‌ای‌ها

۱- نوید آینده بجای بسوی آینده، ۲۶ تیر ۱۳۳۱، نقل از قیام ملی سی‌ام تیر، گردآورنده محمد ترکمان، صص ۱۴۶ و ۱۵۵، تأکید در متن مرجع است.

و نفتی‌ها علیه حکومت ملی هستیم.

رهبران حزب توده و گردانندگان بسوی آینده، احمد عشقی چاقوکش را در کنار مرد خیر و نیکنامی چون مرحوم حاج حسن شمشیری قرار می‌دهند. شمشیری که در خرید اوراق قرضه ملی و کمک به دولت ملی سهم بسیاری داشت، مورد علاقه زیاد دکتر مصدق بود و احمد عشقی ریاست حوزه چاقوکشان دکتر بقائی را به عهده داشت. شمس قنات آبادی در کنار دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی می‌رفت که در جنگ بر ضد مصدق شرکت کند.

دوم - روزنامه دژ (بجای بسوی آینده) در جمعه ۲۷ تیر نوشت:

کشمکش برای انتخاب نخست‌وزیر

مصدق در ۱۴ ماه زمامداری خود با اینکه ادعای مبارزه ضداستعماری داشت، به پیشروترین مبارزان ضداستعماری ایران [یعنی حزب توده] لطمات شدیدی وارد کرد. مصدق هرگز نخواست از ملت الهام بگیرد، به راه ملت برود و توده‌های وسیع ملت را در مبارزه همه‌جانبه ضداستعماری مدد رساند... بحث درباره عملیات ۱۴ ماه حکومت مصدق و جنبه به اصطلاح «ملی» فرصت بیشتری می‌خواهد ولی نتیجه زد و خورد جناحین هیئت حاکمه هرچه باشد، پس از ۱۴ ماه، یکبار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت حاکمه ایران دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن ملت و مدافع ماشین بهره‌کشی هیئت حاکمه ایران‌اند.^۱

نویسنده بسوی آینده همه جا مفهوم کلمه «ملت» را مترادف حزب توده به کار برده است. از این جالت‌تر، زمانی که روزنامه‌های درباری و نفتی (عمدتاً داد و طلوع) از «آقای قوام‌السلطنه» می‌خواستند تا با قدرت حکومت کند و «این پهلوان عرصه سیاست» را تشویق می‌کردند که برای «رفع این بحران خطرناک قدم‌های اساسی و مهمی» بردارد،

جرائد توده‌ای قوام و مصدق را در همان روز (۲۷ تیر ۱۳۳۱) از یک «قماش» می‌دانستند؛ با این تفاوت که می‌گفتند هریک از آن دو نفر سرکرده یک جناح از هیئت حاکمه فاسد ایران است.

سوم - دیدیم که روزنامه دژ در ۲۹ تیر به نام دعوت از شخصیت‌های ملی، رکیک‌ترین فحش‌ها را نثار دکتر مصدق کرد. ولی در این دعوت نیز یک کلمه مبنی بر شرکت در قیام فردا و همراهی در تعطیل و اعتصاب ۳۰ تیر وجود نداشت. حتی اعلامیه اقلیت آن روز مجلس درباره شرکت «عموم مردم» در اعتصاب فردا را بدون هیچ‌گونه اظهار نظر در لابه‌لای ستون اخبار داخلی خود منتشر کردند. روز ۲۹ تیر، در انبوه نشریات حزب توده به هیچ‌وجه صحبتی از شرکت در تعطیل و تظاهرات فردا نشده‌است. از فردای ۳۰ تیر در مقابل فشار شدید بعضی اعضا و کادرها، حزب توده ادعا کرد نظر قبلی خود را نسبت به دکتر مصدق «تصحیح» کرده و روش مسالمت‌آمیزی پیش گرفته است. ولی سازمان جوانان حزب حتی این اعلام بی‌پشتوانه را بر نتابید و تغییر موضع زبانی - و نه عملی - حزب توده را نسبت به مصدق «انحراف و سازشکاری و اپورتونیزم» خواند.^۱ رهبران حزب توده عملاً هیچ‌گونه تغییر اصولی در برابر مواضع غیراصولی خود در مقابل مصدق را نپذیرفتند. از نظر آنان مصدق یک حکومت ارتجاعی را اداره می‌کرد که روزبه‌روز تسهیلات تازه‌ای برای امپریالیسم جهان‌خوار امریکا فراهم می‌آورد و شخص مصدق هنوز نوکر امریکاست!

حزب توده که در مورد قوام‌السلطنه از فداکاری و گذشت بی‌کرانی برخوردار بود، برخلاف همه ادعاها، نوبت دکتر مصدق که رسید به یکباره زیر و رو شد. دستگاه رهبری حزب «بقدری در تحمل اقدامات دکتر مصدق و قضاوت نقشه‌های سیاسی او، عجول و ظنین و آتشین مزاج بود که هنوز مثلاً استوکس حرکت نکرده بود و یا اسم و رسم نماینده بعدی شرکت هنوز معلوم نشده، همه‌جا را با پخش تراکت مربوط به اعلام سازشکاری دکتر مصدق سیاه می‌نمود و در کوی و برزن طبل «رسوایی» سازش او را به

این نام که بالاخره مصدق السلطنه خائن و کفتار، منابع نفتی ما را به ثمن بخش در اختیار انحصارداران انگلیسی و امریکائی گذاشت، به صدا درمی آوردند. آن هم نه یکبار، نه دوبار، نه سه بار، بلکه در همه وقت و همیشه و در هر مذاکره و گفتگویی که از جانب مصدق با نمایندگان غربی آغاز می شد این چنین هیاهو و جنجالی به راه می انداخت و توده ها را علیه دکتر مصدق و جبهه ملی بسیج و تحریک می نمود.^۱

ما خود دقیقاً مصادیق زیادی از این نوع رفتارهای مفتضح رهبری حزب توده را نشان داده و خواهیم داد و معتقدیم حرکات حزب توده، جز به ضرر ملت ایران نبوده است. ولی گفتن این موارد از زبان رفقای صادق و صمیمی سابق کیانوری، ارزش و اعتبار دیگری دارد.

۲۶۵- غرض دکتر بقائی در مقاله ۷ تیر ۱۳۳۲

قبل از اینکه به برشمردن سیر مخالفت های تاریخی حزب توده علیه دکتر مصدق بپردازیم، باید بدانیم منظور و غرض اصلی دکتر بقائی از نوشتن مقاله ۷ تیر ۱۳۳۲ چه بوده است و چرا اصولاً آن راه را برگزیده بود؟

کیانوری جملاتی از بقائی را که در ابتدای مبحث قبلی نقل کردیم مستند ادعای خود قرار داده و گفته و به دلیل اظهارات بقائی، حزب توده پشتیبان جدی و مؤثر مصدق بود. سؤال این است که اگر حرف های بقائی حجت قاطعی می باشد، همین بقائی در همان جملات صراحتاً گفته «باند ائتلافی توده نفتی... این حزب خائن... باند جاسوس و بیگانه پرست» آیا این اتهامات واقعیت دارد و کیانوری آنها را هم می پذیرد؟ اگر بگویید این ادعاها «مزخرف» است، طبیعتاً پاسخ این است که سایر ادعاهای بقائی هم در مورد همکاری حزب توده با مصدق «مزخرفات» می باشد. ولی اگر نگوید که مزخرف است، تمام خاطرات خود را به هم ریخته و مدعیات خود را باطل ساخته است. در این صورت چگونه مدعی می شود که «از خاطراتم دفاع می کنم»؟

واقعیت این است که بقائی در ۵۰ روز قبل از کودتا، ماه‌ها بود که در مقابل مصدق شمشیر را از رو بسته، جذب دربار شده بود. ما بدون اینکه کلیه مدعیات کیانوری را علیه بقائی بپذیریم و او را «از چندین سال پیش از این سرجاسوس و شاه جاسوس امریکا» بدانیم می‌گوییم بقائی در جدایی کاشانی به سمت مخالفین نهضت ملی، بعد از حائری‌زاده نقش دوم را بازی کرد و در ماه‌های قبل از کودتا نقش اخیر خود را به خوبی اجرا نمود و برای سقوط دولت ملی و مآلاً نخست‌وزیری خود، با تمام وجود در اختیار کودتاچیان قرار گرفت. برای این کار لازم نبود حتماً عامل امریکا بوده باشد، بلکه بقائی عامل جاه‌طلبی افراطی خود برای دستیابی به صدارت بود. بنابراین او باید از مصدق یک چهره تمام‌نما می‌ساخت که همکار نزدیک و دوست صمیمی حزب توده شده است. دکتر بقائی برای اثبات ادعای خود، «حزب توده خائن و جاسوس و بیگانه‌پرست» را یار و مددکار دکتر مصدق قلمداد کرده. بدون اینکه حتی یک سند و دلیل محکم ارائه دهد. تمام بهانه غرب و دربار این بود که مصدق کمونیست شده است. بنابراین بقائی برای مساعدت به آنها و با آنها چه ایراد بزرگ و مهمی می‌توانست علیه مصدق داشته باشد تا استعمار و دربار (همراه با سکوت مزورانه شرق) و ادار به اجرای نقشه‌ای بشوند که از مدت‌ها پیش در سر می‌پروراندند؟ بقائی بدون اینکه نوکر امریکا هم باشد، می‌خواست حساسیت فوق‌العاده آنها را نسبت به کمونیسم تحریک و تشدید کند. لذا هر حرکت حزب توده را بی‌آنکه واقعیت داشته باشد دلیل همکاری مصدق و حزب توده وانمود می‌کند. از طرف دیگر شدت گرفتن حوادث ضد دربار و وقایعی که به ضرر دکتر بقائی بودند، او را بیشتر به تشدید مبارزه علیه دکتر مصدق وامی‌داشت. بنابراین از طریق ربط دادن مصدق به حزب توده و همکاری بین آن دو می‌خواست ریشه مصدق را قطع کند. وقتی طرفداران دولت در مجلس موفق شدند سه فوریت گزارش هیئت ۸ نفری را (درباره حدود اختیارات دربار و دولت) به تصویب برسانند، بقائی همراه اقلیت تصمیم گرفت مانع تصویب اصل لایحه و حتی مطرح شدن آن در جلسه علنی بشود. اقلیت با مفاد این لایحه موافق بود، زیرا بعضی از نمایندگان هیئت ۸ نفری، جزء اقلیت مجلس بودند. لیکن بدین وسیله مصمم شدند که با هر نوع لوایح

دولت مخالفت نشان بدهند. زمانی که لایحه سلب صلاحیت پارلمانی دکتر بقائی - به اتهام شرکت در توطئه ربودن و قتل سرلشکر محمود افشار طوس - به مجلس ارائه گردید. او از اردیبهشت ۱۳۳۲ به بعد باز هم بر شدت واکنش‌های خود علیه دولت افزود. در همه این حالات (هم برای رفع اتهام از خود، هم از دربار و هم - به ویژه - برای ضربه زدن به دولت دکتر مصدق) بهترین عکس‌العمل را در وانمود ساختن همکاری بین حزب توده و دکتر مصدق می‌دانست. در این ماه‌ها «بقائی مبارزه جدیدی را آغاز کرد و دولت را متهم نمود که با حزب توده تبانی کرده است و قصد دارد سلطنت را ملغی کند» روزنامه شاهد از اردیبهشت ۱۳۳۲ به بعد گواه این گونه اتهامات از سوی بقائی نسبت به مصدق است. دکتر بقائی ضمن مصاحبه در شهریور ۱۳۵۸ نیز این اظهار را تکرار و تأیید کرد.^۱ آیا واقعاً دکتر مصدق قصد داشت سلطنت را «ملغی» سازد؟ هر قدر این ادعای بقائی صحت داشته باشد، سایر مدعیات او درباره همکاری بین حزب توده و دکتر مصدق نیز درست است! خود بقائی و هیئت اجرائیه حزب توده که برای سرنگونی مصدق سازش کرده بودند بهتر از همه می‌دانند که این ادعا چقدر ساختگی است. کیانوری هم نسبت به هیچ یک از این مطالب احتمالاً بیگانه نیست. متها به هنگام بهره‌برداری از اخبار و حوادث نیرنگ می‌زند و حرف‌های او اسط ۱۳۳۱ به بعد دکتر بقائی را تحت عنوان اسناد قطعی به خورد خوانند می‌دهد.

بقائی در این راه تا آنجا پیش رفت که برای کوبیدن مصدق تن به جنایت رذیلانه‌ای داد و دو ماه قبل از ۷ تیر ۱۳۳۲ حاضر شد به منظور زمین زدن مصدق. رئیس شهربانی دولت او را با قساوت حیوانی به کشتن دهد.

۲۶۶- رابطه حزب توده با مصدق در زمستان ۱۳۳۱

در این مبحث کوتاه، موقتاً کمی به عقب برمی‌گردیم و روابط حزب توده با مصدق را از حدود هشت ماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد بررسی می‌کنیم:

الف - روزنامه بسوی آینده در تاریخ ۹ دیماه ۱۳۳۱ می نویسد منظور دکتر مصدق از تمدید اختیارات، تشدید فشار بر توده‌های ضد استعمار ملت است.^۱ البته از نظر بسوی آینده همچنان ملت «خلق ایران» است. اینک در بعد از شهریور هستیم که طبق ادعای کیانوری، حزب توده پشت و پناه مصدق بوده است. قبل از این ادعا کرده بود که در ۲۸ تیر با جناحی از جبهه ملی به توافق، وحدت و ائتلاف رسیده بودند؛ رؤیایی که هیچ‌گاه تحقق نیافت.

ب - ایضاً بسوی آینده که ارگان علنی حزب توده محسوب می‌شد در ۲۳ دیماه ۱۳۳۱ تحت عنوان «مقدمات یک توطئه عمیق به دست مصدق و هندرسن فراهم می‌شود» نوشت:

دولت مصدق با مانورهای مزورانه خود روز به روز بر دامنه نفوذ امپریالیست‌های امریکائی در کشور ما می‌افزاید... مصدق امپریالیست‌های امریکائی را خارجی نمی‌داند. زیرا آنها تکیه‌گاه او و نظائر او هستند و در سراسر جهان، سیاست آنهاست که طبقات حاکمه رو به زوال را سر پا نگه داشته است. مصدق از بدو زمامداری خود گاهی در پرده و زمانی آشکار سیاست تبعیت از امپریالیسم امریکا را دنبال کرده است.^۲

نویسندگان کتاب گذشته چراغ راه آینده است، پس از نقل بخش‌هایی از سر مقاله بسوی آینده بلافاصله می‌افزایند «لذا حادثه آفرینی‌ها، زد و خوردهای خونین و برخوردها بر سر اختلاف عقیده در دانشگاه‌ها، مدارس، ادارات و کارخانه‌ها و غیره همچنان ادامه داشت» و نگارنده این گفته کتاب مذکور را قویاً تأیید می‌کنم. چه، در تمامی روزهای حکومت دکتر مصدق به راستی حتی یک روز از شر توده‌ای‌ها ایمن نبودیم. حرفه‌ای‌هاشان اغلب با فرهنگ چاقو و پنجه‌بوکس آشنایی کامل داشتند!

ج - در همین زمستان ۱۳۳۱ که دکتر مصدق به قصد جلوگیری از کارشکنی‌های دربار و مجلس و استعمار و تأمین مصالح نهضت ملی و کاهش دست‌اندازی‌های شاه

۱- گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، ص ۶۵۷

۲- بسوی آینده، سر مقاله، مورخ ۲۳ دی ۱۳۳۱، نقل از همان منبع، همانجا